

زنان سرپرست خانوار در تهران: مطالعه کیفی تجربیات، چالشها و ظرفیتهای آنها^۱

Women-Headed Households in Tehran: A Qualitative Study of Their Experiences, Challenges and Capacities

Shirin Ahmadnia,¹ Atena Kamel Ghalibaf²

شیرین احمدنیا،* آتنا کامل قالیباف**

Introduction: Increasing number of woman-headed households has made it an indispensable issue particularly for Iranian families. Focusing on the women who have become heads of households due to either death of their husbands or divorce, this study seeks to examine the lived experiences, affections, and the difficulties this group of women deal with in terms of remarriage, well-being and occupation .

Method: This was a qualitative research based on a case study. Along with an archival study, semi-structured interviews were conducted as a means of data gathering. This research was conducted on the basis of interviews with an accessible sample of 30 women in Tehran from 27 to 63 years old. According to the purposeful sampling and qualitative method requirements, the findings cannot be generalized to other groups of woman-headed households.

Findings: Although being the responsible for the family increases the level of

مقدمه: نسبت رو به رشد خانوارهای زن-سرپرست، یکی از تحولات چشمگیر نهاد خانواده در ایران تلقی می‌شود. پژوهش حاضر با تمرکز بر شرایط گروهی از زنان سرپرست خانوار در تهران، که به علت فوت همسر یا طلاق مسئول خانوار شناخته می‌شوند، تجربیات زیسته، احساسات و مشکلات آنها را در ابعاد اشتغال، سلامت و ازدواج مجلد مورد کنکاش قرار داده است.

روش: روش تحقیق در این مطالعه کیفی است. تکنیک اصلی جمع‌آوری داده‌ها، علاوه بر مطالعات اسنادی، مشتمل بر مصاحبه‌های عمیق نیمه‌ساخت یافته است. این پژوهش بر اساس مصاحبه با افراد نمونه قابل دسترسی بالغ بر ۳۰ نفر از زنان ۲۷ تا ۶۳ ساله تهرانی صورت گرفته است و بنا بر هدفمند بودن نمونه‌گیری و اقتضائات روش کیفی، مدعی تعمیم آماری نیست.

یافته‌ها: اگرچه قرار گرفتن در جایگاه مسئول خانواده، سطح استرس و اضطرابی را که این زنان در زندگی تجربه می‌کنند، افزایش داده است اما از

۱. مقاله برگرفته از طرح پژوهشی‌ای است که به سفارش معاونت اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم قوه قضاییه در سال ۱۳۹۴ توسط مؤلفان به انجام رسیده است.
* دکتر جامعه‌شناس، دانشگاه علامه طباطبائی، (نویسنده مسئول)، <ahmadnia@atu.ac.ir>

** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی

stress and anxiety of the women, by accepting this responsibility their self-confidence increases. In the course of time, this group of women become more optimistic in regard to themselves and their abilities. Considering the patterns of women-headed household employment is the distinction between this research and other related researches which only focused on binary of employed/unemployed women. Gender beliefs which consider female employment a choice in contrast to male employment, does not have the same effect on the employment of all women. Here, attention should be paid to the intersection of gender and social class. In the sample population of this study, discontinuous employment is a common pattern among women of the lower class, and permanent employment or lack of employment is a common pattern among middle and upper middle-class women. Moreover, the approach of women responsible for their family regardless of their social class to remarriage was negative. Therefore, it can be concluded that living without a male guardian has some advantages or at least living with a male guardian has some weaknesses and is a source of fear for women. The role of domestic violence against women and the lack of se-

سوی دیگر، با پذیرش مسئولیت زندگی، اعتماد به نفس آنها نیز روندی صعودی پیدا کرده است. این زنان، به مرور، نگاه مثبت‌تری به خود و تواناییهایشان پیدا کرده‌اند. توجه به الگوهای اشتغال زنان سرپرست خانوار، تمایز این پژوهش با پژوهشهای مرتبطی است که صرفاً به دوگانه شاغل/ بیکار در زنان توجه داشتند. باورهای جنسیتی که اشتغال زن را برعکس اشتغال مرد یک امکان یا انتخاب می‌داند، تأثیر یکسان و یکنواختی بر اشتغال همه زنان ندارد. در اینجا باید به تقاطع جنسیت و طبقه اجتماعی توجه کرد. در جمعیت نمونه این پژوهش، اشتغال منقطع، الگوی رایج در میان زنان متعلق به طبقه پایین بوده است و اشتغال دائم یا بیکاری، الگوی رایج در میان زنان سرپرست در طبقه متوسط و بالاست. همچنین رویکرد زنان سرپرست خانوار، صرف‌نظر از موقعیت طبقاتی، به ازدواج مجدد منفی بوده است. بنابراین می‌توان ادعا کرد، زندگی بدون سرپرست مرد مزیت‌هایی برایشان داشته است، یا دست‌کم زندگی با سرپرست مرد دارای نقاط ضعف و منشأ هراس برای زنان به شمار آمده است. نقش خشونت خانگی علیه زنان در حالی که در این میان حمایت جدی از زنان خشونت‌دیده نمی‌شود را باید جدی گرفت. از هراسهای این زنان از دست دادن آزادی و درگیری مجدد در روابط خانوادگی ناسالمی است که خارج شدن از آن دشوار است.

بحث: اصطلاح «زنان سرپرست خانوار» بر اساس درکی سلسله‌مراتبی از خانواده بهنجار ساخته شده است که باید توسط یک مرد نان‌آور سرپرستی شود. سرپرستی زن، استثنایی بر قاعده است که نیازمند پژوهش و تأمل است. الگوی کلی حاکم

rious support for abused women should be taken seriously. The fears of these women are the loss of freedom and re-engagement in unhealthy family relationships that are difficult to get out of.

Discussion: The concept of 'women-headed household' is constituted within a hierarchical understanding of a normative family in which men are considered as breadwinners. Women as a head of household are seen as an exception which needs to be studied. The dominant pattern of policy-making in terms of female employment is subordinated to the image of men as breadwinners.

However, the women-headed households, both in Iran and in the world, are increasing and the changes in the institution of the family have had a great influence on this increase, including the fact that in Iran gradually the first marriage happens later, the household size is reduced and the probability of divorce has increased, women's education has increased, and the participation rate of married women in the labor market is increasing.

Keywords: occupation, well-beings, remarriage, Women-headed households

بر سیاست‌گذاری در رابطه با اشتغال زنان نیز از الگوی مرد نان‌آور پیروی می‌کند. اما خانواده‌های با سرپرست زن چه در ایران و چه در جهان رو به افزایش است و تغییر و تحولات در نهاد خانواده بر این افزایش تأثیر زیادی داشته است از جمله اینکه در ایران به تدریج اولین ازدواج دیرتر صورت می‌گیرد، بعد خانوار کاهش یافته و احتمال رخداد طلاق بالاتر رفته است، تحصیلات زنان افزایش یافته و در نرخ مشارکت زنان متأهل در بازار کار افزایش نسبی مشاهده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ازدواج مجدد، اشتغال، زنان سرپرست خانوار، سلامت

تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۱۹

تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۳

مقدمه

زنان سرپرست خانوار نسبت قابل توجه و فزاینده‌ای از کل خانوارهای امروز ایران را تشکیل می‌دهند. تا مدتی پیش علت اصلی شکل‌گیری خانوارهای زن سرپرست عمدتاً فوت شوهران بود، اما طی دهه‌های اخیر با توجه به تغییرات ارزشی و هنجاری و تحولات اقتصادی و فرهنگی شاهد گسترش نسبت خانوارهایی هستیم که زنان در نتیجه طلاق یا ازدواج نکردن، در عمل مسئولیت خانوار را برعهده می‌گیرند.

زنان سرپرست خانوار از آن حیث مسئله اجتماعی تلقی می‌شوند که ۱- سرپرستی خانوار مستلزم تأمین منابع مالی و معنوی اعضای خانواده است و بر اساس تقسیم کار جنسیتی رایج نقش سرپرستی برعهده مردان است و زنان از ابتدا برای اجرای این نقش آموزش داده نمی‌شوند و تربیت نمی‌شوند. در عوض از الگو و اصول جنسیتی رایج برای زنان پیروی می‌کنند ۲- در شرایطی که به هر دلیلی تقسیم کار جنسیتی، کارایی‌اش را از دست دهد زنان با موقعیت دشواری مواجه می‌شوند که پتانسیل ابتلا به آسیب‌های اجتماعی، روان‌شناختی و جسمانی را در آنها بالا می‌برد. مهم‌ترین مشکل قرار گرفتن در این موقعیت ایفای نقش‌های دوگانه داخل و خارج از خانه است. ایفای نقش مادری، رسیدگی به امورات منزل و خانه‌داری، تلاش برای کسب فرصت‌های شغلی مناسبی که در اغلب اوقات بسیار نادر است و انجام فعالیت‌های اقتصادی، چه در سطح کارهای خدماتی و پاره‌وقت و چه در سطح کارمندی و بالاتر، فشار نقش ایجاد می‌کند که می‌تواند اثرات شدید و بلندمدت بر جسم و روان این زنان باقی بگذارد.

به این شرایط بایستی نابرابری دستمزد میان زنان و مردان در موقعیت‌های شغلی مشابه را افزود. زنان سرپرست خانوار علی‌رغم تعدد نقش و اجرای وظایف دوگانه، دستمزد کمتری نسبت به مردان دریافت می‌کنند. این شرایط بر امکانات و فرصت‌های در دسترس این زنان تأثیر منفی می‌گذارد و چرخه نابرابری و فقر را امتداد می‌دهد.

در این پژوهش در نظر داریم شرایط متفاوت زندگی و ویژگی خانوارهای زن سرپرست را از وجوه مختلف شناسایی کنیم و بر اساس این شناخت چالش‌ها، تهدیدها، نیازها و مشکلاتی که گریبان‌گیر زنان سرپرست خانوار است را در ابعاد اشتغال، سلامت و ازدواج مجدد مورد توجه قرار دهیم. از میان این سه بعد، اشتغال زنان سرپرست خانوار مقوله‌ای است که به صورت پیشینی و بر اساس آمار و مطالعات قبلی انتخاب شده است. توجه به وضعیت اشتغال و حرفه‌آموزی زنان سرپرست خانوار هم به لحاظ نظری دارای پیشینه است و هم به

لحاظ تجربی و نیز سیاست‌گذاری اجتماعی مورد توجه بوده است. «بر اساس سرشماریهای انجام‌شده، ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار زن سرپرست خانوار در کشور وجود دارد که در حال حاضر تنها ۱۸ درصد از آنها شاغل و ۸۲ درصد مابقی بیکار هستند» (آذر، ۱۳۹۲). دو مقوله دیگر یعنی وضعیت سلامت و ازدواج مجدد زنان سرپرست خانوار در اغلب مصاحبه‌های این زنان نمود پررنگی داشت و بخش قابل توجهی از صحبت‌های آنها را شامل می‌شد.

گروه هدف این پژوهش شامل زنانی است که به دلیل فوت یا طلاق سرپرست خانواده شده‌اند. تمرکز بر این زنان به این دلیل صورت گرفت که بنا بر آمار، درصد قابل توجهی از زنان سرپرست خانوار در کشور در درجه اول به دلیل فوت و بعد به دلیل طلاق، سرپرست خانوار شده‌اند (مسعودی فرید، ۱۳۹۴؛ ادیسی و حاتم‌وند ۱۳۹۱) و در نتیجه این دو گروه، بخش قابل توجهی از زنان سرپرست خانوار را شامل می‌شود. در واقع این دو دسته، جزو گروهی از زنان سرپرست خانوار هستند که مرد در آنها به‌طور دائمی حضور ندارد. دستیابی به تجربیات زیسته، احساسات و مشکلات این زنان و شناسایی سازوکارهایی که به وسیله آن زنان در جریان زندگی روزمره (زندگی خانوادگی و اجتماعی) اقدام به کاهش و یا رفع مشکلات‌شان می‌کنند، مهم‌ترین هدف پژوهش حاضر است. جهت روشن‌تر شدن ابعاد تحقیق، سئوالات پژوهش حول محورهای زیر صورت‌بندی شدند:

- وضعیت فعلی سلامت
- عمده‌ترین مسائل زنان سرپرست خانوار در ارتباط با ازدواج و تشکیل (مجدد) خانواده
- وضعیت رفاهی، معیشتی و عمده‌ترین مسائل زنان سرپرست خانوار از منظر وضعیت فعالیت اقتصادی و فرصت‌های اشتغال

پیشینه پژوهش

به طور کلی، تحقیقات داخلی در زمینه زنان سرپرست خانوار را می توان به سه گروه تقسیم بندی کرد:

۱. تحقیقات آماری که در تلاش اند تعداد زنان سرپرست خانوار را محاسبه کنند. این تحقیقات بیشتر توسط سازمانها و ارگانهای دولتی ای انجام می شود که به این زنان خدمات ارائه می دهند و یا توسط مرکز آمار و در جریان سرشماریها محاسبه می شود. نتایج این پیمایشها اغلب به صورت عمومی انتشار پیدا نمی کند. در نتیجه، محققان همواره در یافتن آمار دقیق زنان سرپرست خانوار با مشکل مواجه اند و در نهایت به مصاحبه های صورت گرفته توسط مسئولان با نشریات مختلف و یا آمارهای مربوط به سالهای گذشته اکتفا می کنند.

۲. تحقیقاتی که تأثیر مداخلات خاص در توانمند شدن و یا قدرتمند شدن زنان سرپرست خانوار را بررسی می کند. مثلاً تأثیر حمایت های غیردولتی و NGOs بر این زنان (براری و همکاران، ۱۳۹۱)، نقش کسب و کارهای کوچک در تأمین نیازهای زنان (سعدی، ۱۳۹۰) و تأثیر اشتغال بر کیفیت زندگی زنان (ادریسی و همکاران، ۱۳۹۱؛ کاوند و همکاران، ۱۳۹۰). در این تحقیقات بعد اقتصادی و کمک به بهبود معیشت این زنان، چه از طریق حمایت سازمانها و چه از طریق اشتغال آنها، برجسته است.

۳. تحقیقاتی که آثار و پیامدهای سرپرستی زنان بر خانواده را بررسی می کنند که طیف وسیعی از پژوهشها را در حوزه روان شناسی و جامعه شناسی در برمی گیرند. از آن جمله می توان به کلیه تحقیقاتی که به سنجش کیفیت زندگی زنان سرپرست خانوار چه در بعد روانی و چه اجتماعی می پردازند، اشاره کرد (شعبانزاده و همکاران، ۱۳۹۲؛ بلداجی و همکاران، ۱۳۹۰). همچنین آن دسته از پژوهشها که ابعاد مختلف سلامت اجتماعی و سلامت روانی را در میان زنان سرپرست خانوار با زنان غیرسرپرست مقایسه می کنند،

در این دسته قرار می‌گیرند (بلالی میبدی و همکاران، ۱۳۸۹؛ ایروانی، ۱۳۹۰؛ جمالی و همکاران، ۱۳۹۲؛ حسینی و همکاران، ۱۳۸۸؛ یحیی‌زاده و همکاران، ۱۳۹۲).

اغلب تحقیقات در دسته سوم، وضعیت سلامت زنان سرپرست خانوار را نامساعد توصیف می‌کنند. بلالی میبدی و همکاران (۱۳۸۹) میزان شیوع افسردگی در بین زنان تحت پوشش کمیته امداد کرمان را ۷۱/۳ درصد اعلام کردند که میزان افسردگی به ترتیب شیوع، اول در میان زنان همسر از کار افتاده، همسر زندانی، مطلقه و در نهایت همسر فوت شده بوده است. ایروانی (۱۳۹۰) در مقایسه میان زنان سرپرست و زنان عادی شاغل نشان داد علائم اضطراب و اختلال، افسردگی و اختلال کارکردهای اجتماعی در بین زنان سرپرست خانوار شاغل بیش از زنان عادی شاغل است. با این حال نتایج حاکی از آن هستند که کیفیت زندگی زنان سرپرست شاغل نسبت به زنان سرپرست تحت پوشش بهتر است (بلداجی و همکاران، ۱۳۹۰). تحقیق دیگری در کرمان نشان داد زنان سرپرست خانوار تحت پوشش بهزیستی از جهت سلامت روان در شرایط مطلوبی نیستند و یکی از علل آن، محدودیت این زنان در کسب سرمایه اجتماعی و ارتباطات است که منجر به کاهش کارکردهای حمایتی می‌شود. از دیگر نتایج این پژوهش این است که با افزایش سن و افزایش تعداد تحت افراد تحت تکفل، سطح سلامت روان کاهش می‌یابد و همچنین فوت همسر و حذف کامل مرد از زندگی این زنان، کمتر از سایر حالتها (طلاق، از کارافتادگی و محکومیت همسر) به سلامت روان صدمه می‌زند.

تحقیقات نسبتاً کمتری به موضوع ازدواج مجدد زنان سرپرست خانوار پرداخته‌اند. محمدپور و علیزاده (۱۳۹۰) در مطالعه کیفی خود نشان دادند زنان سرپرست خانوار به علت نامساعد بودن وضعیت زندگی و شرایطی چون وجود فرزندان، زندگی در منزل استیجاری، کافی نبودن درآمد و مسائلی از این دست معمولاً حق انتخاب محدودی دارند و در بیشتر موارد ازدواج به صورت اجبار و یا ابزاری برای فرار از شرایط موجود صورت می‌گیرد. نتایج

حاکمی از آن است که ازدواج‌های مجدد به شدت تحت تأثیر شرایط سابق زنان است و در بیشتر موارد عواقب چندان خوشایندی برای آنها نداشته و در مواردی صرفاً کارکرد سایه بالای سر را برای زنان دارد.

نتایج تحقیقاتی که تأثیر مداخلات خاص در قدرتمند شدن زنان سرپرست خانوار را مورد توجه قرار دادند، نشان می‌دهند یکی از راهکارهای مهم محققان در رابطه با بهبود شرایط زندگی زنان سرپرست خانوار، اشتغال‌زایی و ایجاد کسب و کار برای این زنان است تا بتوانند از چرخه فقر خارج شوند (خسروان و همکاران، ۱۳۹۲؛ سعدی، ۱۳۹۰). با این حال تحقیقات مختلف، نتایج متفاوتی در مورد اجرایی شدن این راهکار به دست آوردند. تحقیقی در مورد زنان سرپرست خانوار در شهر ساری نشان داد که این زنان بیشتر ترجیح می‌دهند کمک‌های بلاعوض دریافت کنند تا اینکه خود را مجبور به قبول هرگونه تعهد قانونی در قبال بازپرداخت وام یا راه‌اندازی کسب و کار کنند. روحیه محافظه‌کارانه و خطرپذیری پایین، مسئولیت‌گریزی، مظلوم‌نمایی برای به حداکثر رساندن کمک‌های دولتی، گرایش‌های فردگرایانه و مشارکت‌گریزی از ابعاد فرهنگ فقر این زنانند (محمدپور و علیزاده، ۱۳۹۰). جمالی و همکاران (۱۳۹۲) در مقایسه زنان سرپرست و زنان عادی استدلال می‌کنند اتفاقاً خطرپذیری زنان سرپرست خانوار به دلیل مسئولیت‌های زیاد خانوادگی و تعدد نقش بالاتر است اما در عین حال آسیب‌پذیری آنها نیز نسبت به زنان عادی بیشتر است.

بر اساس تحقیق دامسک در آمریکا (۲۰۱۱)، اکثریت قریب به اتفاق زنانی که شغل خود را بارها رها می‌کنند (۸۰ درصد)، متعلق به طبقه کارگر هستند و در خانواده‌های با طبقه اجتماعی پایین تربیت شدند. در نتیجه نیاز مالی به تنهایی عاملی برای اشتغال پایدار زنان نمی‌شود. او استدلال می‌کند نرخ اشتغال زنان در آمریکا نشان می‌دهد بیش از آنکه اشتغال زنان با درآمد پایین (فقر خانواده) همبستگی داشته باشد، با سطح تحصیلات زنان

همبستگی دارد (دامسک^۱، ۲۰۱۱). یعنی زنان دارای تحصیلات عالی احتمال بیشتری دارد به کار پایدار در بیرون از خانه مشغول شوند. او گفتمان غالبی که اشتغال زنان طبقه متوسط را بر اساس «انتخاب» و اشتغال زنان طبقه پایین را بر اساس «نیاز» تفسیر می‌کند، به زیر سؤال می‌برد. در ایران نیز کاوند و عوضعلی پور (۱۳۹۰) نشان دادند اگرچه به طور کلی خانوارهای زن سرپرست بدون همسر از شانس کمتری برای یافتن شغل برخوردارند ولی تحصیلات دانشگاهی احتمال شاغل شدن زنان سرپرست خانواده را افزایش می‌دهد.

دامسک با تمرکز بر مسیرکاری زنان در طول زندگی به جای دو دسته زنان شاغل/ غیرشاغل، سه مسیر کاری شامل اشتغال دائمی^۲، اشتغال همراه با عقب‌گرد^۳ و اشتغال منقطع^۴ را تفکیک کرد که در جدول زیر خلاصه شده است:

جدول (۱) طبقه‌بندی دامسک از مسیرهای کاری زنان در طول زندگی

توضیحات	مسیرهای کاری زنان
زنان با الگوی اشتغال دائم، بخش زیادی از زندگی‌شان را شاغل هستند. اگرچه آنها ممکن است زمانهایی را در جستجوی کار جدید صرف کنند یا در مرخصی زایمان باشند اما هرگز برای مدتی طولانی از اشتغال فاصله نمی‌گیرند.	اشتغال دائمی
دوره‌ای را شاغل‌اند اما به دلایلی مثلاً پس از بچه‌دار شدن، کار را ترک می‌کنند و یا آن را به حداقل می‌رسانند. بسیاری از آنها پس از مدتی به دنبال شغلی پاره‌وقت می‌گردند که با برنامه زمان‌بندی فرزندانشان سازگار باشد.	اشتغال همراه با عقب‌گرد
دوره‌های زیادی از زندگی‌شان را شاغل-بیکارند و تجربه حداقل دو دوره بیکاری را دارند. اکثریت زنان این گروه، با چالش‌های مهمی مواجه‌اند که انجام کار ثابت یا ترک کار را سخت می‌کند.	اشتغال منقطع

1. Damaske
3. pulled-back

2. steady
4. interrupted

نتایج نشان می‌دهد طبقات پایین اغلب از الگوی منقطع در کار پیروی می‌کنند. هر دو طبقه، متوسط و پایین، الگوی اشتغال عقب‌گرد را تجربه می‌کنند اما به دلایل متفاوتی. برخلاف تصور عمومی، وجود منابع مالی، امکان ماندگاری در کار را برای زنان فراهم می‌کند و نه اینکه زمینه خروج آنها را مهیا کند (کاوند و عوضعلیپور، ۱۳۹۰). به‌نظر می‌رسد در رابطه با اشتغال زنان سرپرست خانوار که متعلق به طبقه پایین هستند، توجه به منابعی که مسیرهای کار باثبات‌تر را برایشان فراهم می‌کند، بسیار مهم است.

در تحقیقات داخلی چه با رویکرد کمی و چه کیفی، زنان سرپرست خانوار اغلب به‌عنوان یک تیپ اجتماعی که به طبقات پایین جامعه تعلق دارند، تحصیلات اندکی دارند و اغلب فاقد مهارت‌های حرفه‌ای هستند، مورد بررسی قرار گرفتند (نگاه کنید به شکوری و همکاران، ۱۳۸۶؛ حسینی، فروزان و امیرفریار، ۱۳۸۸؛ بلالی میدی و همکاران، ۱۳۸۹؛ بلداجی، فروزان و رفیعی، ۱۳۹۰؛ گروسی و شبستری، ۱۳۹۰؛ محمدپور و علیزاده، ۱۳۹۰؛ جمالی و همکاران، ۱۳۹۲؛ رستگارخالد و عظیمی، ۱۳۹۳) در صورتی که این زنان را در میان همه طبقات جامعه (بالا، متوسط و پایین) می‌توان یافت و بر این اساس نیازها، مشکلات و خواسته‌های آنها را مورد توجه قرار داد.

نتایج تحقیقات داخلی در رابطه با وضعیت زنان سرپرست خانوار، که بیشتر بر روی طبقه پایین تمرکز داشتند، حاکی از آن است که ما در ایران از یک طرف، با نرخ بالای وابستگی زنان به سیستم دولتی و از طرف دیگر با نرخ بالای فقر این زنان مواجهیم (شادی‌طلب و گرایبی‌نژاد، ۱۳۸۳؛ شکوری و همکاران، ۱۳۸۶؛ محمدپور و علیزاده، ۱۳۹۰).

چارچوب مفهومی

دو دسته از نظریه‌های جامعه‌شناختی به بررسی مسئله زنان سرپرست خانوار پرداخته‌اند:
- دسته اول نظریاتی که محوریت بحث خود را بر مسائل زنان قرار دادند و به مسئله زنان

سرپرست خانوار با رویکرد جنسیتی می‌نگرند و آن را در بستر مفاهیمی مانند نابرابری، ظلم به زنان، مسئله مادری و... بررسی می‌کنند (نظریه زنانه شدن فقر، دیدگاه‌های فمینیستی). - دسته دوم نظریات، آنهایی هستند که بحث محوری خود را مفاهیم فقر و رفاه قرار داده و به مسئله زنان سرپرست خانوار بسان یکی از انواع گروه‌ها و اقسام آسیب‌پذیر می‌نگرند و در نگرش خود تفاوت ایدئولوژیکی میان مسئله این گروه از زنان به‌عنوان مثال با مسائل دیگری چون افراد از کار افتاده، بیکاران و ... قائل نمی‌شوند (نظریه طبقاتی و ناتوانی دولتها، تحلیل شبکه، نظریه کنش، نظریه‌های توانمندسازی) (محمدی، ۲۰۰۶؛ به نقل از شعبان‌زاده و همکاران، ۱۳۹۲).

نظریه تلافی^۱ از نظریاتی است که به مجموعه عواملی که موجب ایجاد یک وضعیت نابرابر می‌شود، توجه دارد و اگرچه در دسته اول از طبقه‌بندی بالا جای می‌گیرد، اما تمرکزش صرفاً بر زنان نیست. در نظریه تلافی، زنان یک گروه یکدست تلقی نمی‌شوند. این ادعا که همه زنان، هویتی مشترک دارند با تأکید بر تفاوت‌های میان زنان زیر سؤال می‌رود. زنان همواره به طبقه خاصی تعلق دارند، تربیت خاصی می‌بینند، تحصیلات متفاوتی دارند، دسترسی‌شان به کار و درآمد متفاوت است، در سنین مختلف خواستها و نیازهای متفاوتی دارند، قومیت‌های مختلفی دارند و همه اینها جایگاهها و منظرهای مختلفی برای زنان شکل می‌دهد (سیدمن، ۱۳۸۸). برای مثال تنها زنانی که از امتیاز آموزش مناسب و منزلت طبقاتی (متوسط) برخوردارند، می‌توانند جدایی اقتصادی زنان از مردان را دنبال کنند. کانون توجه این نظریه، تنوع تجربه در کلیات آشکاری مثل مادری و خانواده است.

تلافی طبقه و سن در زنان سرپرست خانوار، هم در اشکال و هم در شدت تجربه آنها تنوع ایجاد می‌کند. زنان سرپرست خانوار، گروه همگن و یکدستی نیستند. اغلب تحقیقات در این رابطه اگرچه گروه‌های مختلفی از این زنان را برحسب علت سرپرستی (فوت، طلاق،

1. intersectional theory

از کارافتادگی، زندان و ... بررسی کرده‌اند اما به مشکلات و نیازهای آنها در میان طبقات اجتماعی توجهی نداشتند. اگر زنان سرپرست خانوار را به پنج طبقه پایین بالا، طبقه پایین پایین، متوسط بالا، متوسط پایین و بالا تقسیم‌بندی کنیم، تمرکز اکثر تحقیقات بر روی زنانی بوده است که به لحاظ پایگاه اجتماعی - اقتصادی جزو طبقه پایین پایین یا پایین بالا محسوب می‌شوند. اگرچه مشکلات و مسائل زنان متعلق به طبقه پایین به مراتب بیشتر از طبقه متوسط و بالاست، اما تنها فاکتور متمایزکننده این زنان از یکدیگر نیست.

نظریه تلاقی، دیدگاه سنتی درباره نابرابری در جامعه را که صرفاً بر روی یکی از ابعاد جنسیت، طبقه، سن، جایگاه جهانی و ... تأکید دارد، به چالش می‌کشد. این عناصر هیچ یک مستقل از دیگری عمل نمی‌کنند. در عوض این اشکال نابرابری یک سیستم ایجاد می‌کند که از تلاقی اشکال چندگانه تبعیض ایجاد می‌شود (اوریلی^۱، ۲۰۱۰). به بیان دیگر، می‌توان گفت زنان در تمامی طبقات، از میان همه سنین و قومیتها احتمال دارد که در جایگاه سرپرستی خانواده قرار بگیرند، اما نکته این است که بار روانی، اجتماعی و اقتصادی آن برای همه زنان یکسان نیست.

بررسی زنان سرپرست خانوار، ابعاد و علل آن زمینه‌ساز تحقیقات و پژوهشهای فراوانی در سالهای اخیر در کشورهای مختلف جهان شده است. عده‌ای از محققین بر اساس نظریات مختلف، جنبه‌ای از ابعاد این مسئله را مورد بررسی قرار داده و عاملی را به عنوان علت مسئله ذکر کرده‌اند. ولی آنچه از جمیع این تحقیقات می‌توان نتیجه گرفت آن است که مسائل سرپرستی زنان، دلالت بر عوامل متعددی دارد و در واقع مسئله‌ای چندبعدی بوده و علل و عوامل مختلفی در شکل‌گیری و افزایش آن نقش دارد. از این رو به نظر می‌رسد رسیدن به یک نظریه جامع و کامل، اگرچه امری غیرممکن نیست، ولی بسیار دشوار است.

در این پژوهش، ضمن بررسی پیشینه تجربی و نظری موجود در رابطه با زنان سرپرست

1. O'reilly

خانوار و تکیه بر نقاط ضعف و قوت آنها قصد داریم تا با انجام یک تحقیق کیفی به چالشها و مسائل این زنان در مقابله با آسیبها و مسائل اجتماعی بپردازیم. در تحقیق کیفی اگرچه محقق جهت گیریهای نظری دارد اما نظریه خاصی را اساس کار خود قرار نمی دهد چون قرار است با تحقیق کیفی داده‌ها از واقعیت جمع‌آوری شوند و تعریفهای نظری پیشینی اساس کار قرار نگیرند. با این حال در مرحله تحلیل داده‌ها، این ادبیات به‌طور تطبیقی مورد استناد قرار می‌گیرد. همچنین هم‌خوانی اطلاعات این تحقیق با سایر تحقیقات انجام گرفته، اعتبار کار محقق را تأیید می‌کند.

روش

در این پژوهش از روش تحقیق کیفی استفاده شده است. تکنیک اصلی جمع‌آوری داده‌ها، علاوه بر مطالعات اسنادی، مشتمل بر مصاحبه‌های عمیق نیمه‌ساخت یافته است. در مصاحبه نیمه‌ساخت یافته، اگرچه محقق مجموعه‌ای از سؤالاتی را طراحی کرده و در اختیار دارد، اما این امکان وجود دارد که با توجه به پاسخها، سؤالات جدیدی طرح شود. جامعه هدف در این پژوهش، زنان سرپرست خانوار شهر تهران هستند. در یکی از دسته‌بندی‌هایی که از زنان سرپرست خانوار ارائه شده است، این زنان به سه گروه کلی تقسیم می‌شوند:

گروه اول: خانوارهایی که در آنها مرد به‌طور دائمی حضور ندارد و زنان به دلیل فوت همسر یا طلاق سرپرستی خانواده را برعهده دارند یا دخترانی که ازدواج نکرده‌اند و تنها زندگی می‌کنند.

گروه دوم: خانوارهایی که مرد به‌طور موقت و به دلایل مهاجرت، مفقودالثر بودن، متواری یا زندانی، سرباز بودن و... غایب است و زنان مجبورند به تهیه معاش خود و احیاناً فرزندان‌شان بپردازند.

گروه سوم: خانوارهایی که مرد در آنها حضور دارد، اما به دلیل بیکاری، از کارافتادگی، اعتیاد و ... نقشی در امرار معاش ندارد و زنان در واقع مسئولیت زندگی خود و احیاناً فرزندانشان را عهده‌دار می‌شوند (نازک‌تبار و ویسی، ۱۳۸۶).

تمرکز این تحقیق فقط بر روی زنان گروه اول، به غیر از مورد ازدواج نکرده‌ها است. یعنی زنانی که به دلیل فوت یا طلاق سرپرست خانواده محسوب می‌شوند. تمرکز بر این زنان به سبب جمعیت بیشتر آنها در مقایسه با سایر گروهها انتخاب شده است. در نتیجه به جای پرداختن به تمام گروههای مختلف زنان سرپرست خانوار و به‌دست آوردن انبوهی از اطلاعات، بر دو دسته از آنها که دامنه شمول بیشتری دارد، با عمق و جزئیات بیشتری تمرکز کردیم. انتخاب افراد در هر دو دسته، دربرگیرنده زنان دارای سطوح مختلف تحصیلات، از طبقات اجتماعی مختلف و ساکن مناطق مختلف شهر تهران و دارای وضعیت اشتغال متنوع (پاره‌وقت، تمام‌وقت، بیکار) هستند.

در این تحقیق با نمونه‌هایی که معرف انواع زنان سرپرست خانوار به لحاظ سطوح اقتصادی و اجتماعی هستند مصاحبه عمیق صورت گرفته است. از مجموع ۳۰ نفری که با آنها مصاحبه کردیم، ۴ نفر تحت پوشش بهزیستی، ۴ نفر تحت پوشش کمیته امداد، یک نفر تحت پوشش انجمن حمایت از زندانیان و یک نفر تحت پوشش بنیاد شهید بودند. ۴ نفر نیز از خدمات کالایی خیریه‌ها و موسسات غیردولتی (خیریه خانه یاس، مؤسسه توانمندسازی مهر و ماه و کانون خیریه کارآفرینان مهر) استفاده می‌کردند. برخی از مصاحبه‌ها در محل موسسات ذکر شده و سایر مصاحبه‌ها به‌طور پراکنده در فضاهای کاری، سراهای محله و منزل افراد انجام شدند. توزیع جغرافیایی مناطق در شهر تهران برای رعایت تنوع در میان این زنان لحاظ شد. محل سکونت مصاحبه‌شوندگان بر اساس تفکیک مناطق شهری در تهران (رفیعیان و شالی، ۱۳۹۱) شامل مناطق توسعه‌یافته (۱، ۲، ۶)، نسبتاً توسعه‌یافته (۵ و ۷)، توسعه متوسط (۱۰، ۱۱، ۱۴، ۲۰، ۱۲، ۲۲، ۱۳، ۸، ۴) و توسعه‌نیافته (۱۵، ۱۷، ۱۸) می‌شود.

مصاحبه‌ها به دو بخش تقسیم می‌شوند: ۱- مصاحبه با زنان سرپرست خانوار با در نظر گرفتن تنوع‌شان و ۲- مصاحبه با صاحب‌نظران و فعالان در مسائل زنان و خانواده. هدف این است که مسائل زنان سرپرست خانوار هم از دیدگاه خودشان بررسی شود و هم از دیدگاه کسانی که به صورت عملی برای بهبود وضعیت آنها در جامعه تلاش کردند. در مصاحبه با زنان سرپرست خانوار به دنبال دستیابی به تجربیات زیسته، احساسات و مشکلات آنها در ابعاد مختلف اشتغال، سلامت و ازدواج مجدد هستیم تا به صورت جزئی و موردی به این زنان توجه شود.

برای شروع کار میدانی از مصاحبه با مسئولان آغاز کردیم تا با کسب آگاهی از شرایط و مسائلی که متولیان امر از وضعیت خدمات‌رسانی به این زنان ارائه می‌دهند و فهم عرصه امکانات و محدودیتهای سیستمهای رفاهی و حقوقی، با آگاهی بیشتری به سراغ گفت‌وگو با خود زنان برویم. مصاحبه‌ها ضبط شده، پیاده و تجزیه و تحلیل شدند. با سه نفر از فعالان و مسئولان حوزه زنان و خانواده موفق به گفت‌وگو شدیم: خانم نرجس بختیار خلج، مشاور رئیس سازمان بهزیستی در امور زنان و خانواده، خانم افخم صباغ، مدیرعامل مؤسسه توانمندسازی مهر و ماه و خانم معصومه بهرامی، مدیرعامل مؤسسه خیریه خانه یاس. مصاحبه‌ها در زمستان ۱۳۹۴ انجام شدند.

انتخاب جمعیت نمونه به صورت نمونه‌گیری هدفمند انجام شده است. این نوع از نمونه‌گیری شامل انتخاب واحدهای مورد پژوهش بر اساس هدف پژوهش و نه تنها به صورت تصادفی است که به آن نمونه‌گیری هدفدار، غیراحتمالی و کیفی نیز می‌گویند. مصاحبه‌ها معمولاً تا نیل به اشباع نظری ادامه می‌یابد. بر این اساس تا رسیدن به اشباع نظری با ۳۰ نفر از زنان سرپرست خانوار مصاحبه شد.

یافته‌ها

۱- خصوصیات و ویژگیهای نمونه

زنان مورد مصاحبه به لحاظ سنی در گروه ۲۷ تا ۶۳ سال قرار دارند. زنان دپلمه (۱۳ نفر) بیش از سایر گروهها در میان مصاحبه‌شوندگان قرار دارند. نیمی از زنان مستأجرند (۱۶ نفر) و نیمی دیگر یا مالک‌اند و یا در خانه متعلق به والدین خود یا همسرشان و بدون پرداخت اجاره زندگی می‌کنند. بیش از نیمی از مصاحبه‌شوندگان، زنانی‌اند که یا به‌طور رسمی طلاق گرفتند و یا چندین سال است که به‌طور جداگانه و مستقل از همسرانشان زندگی می‌کنند (۱۹ نفر).

تمامی زنانی که با آنها مصاحبه کردیم، مادرند. تعداد فرزندان از یک تا پنج فرزند متغیر است. سن فرزندان نیز متغیر است. برخی بچه‌های کوچک ۴-۵ ساله و برخی فرزندان بزرگ و حتی نوه دارند.

۲- وضعیت سلامت زنان

صحبت‌های زنان درباره وضع سلامت جسمی، بیماریها، نارضایتیها، و میزان اضطرابی که در دوره‌های مختلف زمانی متحمل شدند، روندی را آشکار می‌کند که صرف‌نظر از تفاوت‌های آنها در طبقه، تحصیلات و سن اشتراکاتی دارد. همچنان که استرس و اضطراب در زندگی زنان خودش را به روشنی نشان می‌دهد و گویا به‌سختی می‌توان در جامعه امروز جان سالم از آن به در برد، اعتماد به نفس آنها روندی صعودی دارد. چنین به‌نظر می‌رسد که علی‌رغم افزایش سطح اضطراب، این زنان به مرور زمان نگاه مثبت‌تری به خود پیدا کردند. برای مثال احتمال بیشتری داشت که این زنان از توانمندیهایشان با عباراتی نظیر «من واقعاً به لحاظ دانش چیزی کم ندارم»، «من روی تواناییهای خودم حساب می‌کنم» و «مهارتها و تجربه‌ام

بیشتر شده به خاطر ارتباطاتی که دارم» صحبت کنند. دلیل این امر تنها کار نیست، بلکه مجموعه‌ای است از عوامل مختلف شامل اداره خانه، فرزندان، کار و پیوندهای در حال تغییر و رو به رشد با جامعه. داشتن مسئولیت در خانه و بیرون از خانه برای اغلب آنها، تعهدی محسوب می‌شد که لازمه‌اش قوت نفس است و کار بیرون از خانه تاحدودی برایشان خاصیت تجدیدکنندگی در روحیه دارد. برخی از زنان بهترین تفریح در زندگی را شغل‌شان دانستند. آنها از اینکه توانسته‌اند علی‌رغم مشکلات زیادی که وجود دارد، زندگی را به تنهایی اداره کنند و در مقاطعی موفقیت‌هایی نیز کسب کنند، احساس قدرت دارند.

با این حال، استرس، اضطراب و احساس خستگی و افسردگی در میان اغلب آنها بسیار شایع است. برخی از آنها در حوالی ۵۰ سالگی از کار افتاده شدند، کمتر از خانه خارج می‌شوند و افسرده‌اند.

«اصلاً حوصله ندارم. احساس می‌کنم به ناامیدی و افسردگی خیلی نزدیک‌ترم تا امید به زندگی» (۵۲ ساله، از کار افتاده، قبلاً شاغل).

«از لحاظ روحی و روانی که خیلی بهم ریخته‌ام. افتضاح. چون هیچکس رو ندارم، صبح تا شب توی این خونه در بسته هستم» (۴۵ ساله، قبلاً شاغل، دارای ۵ فرزند).

وضعیت اقتصادی، بیش از هر چیز خود را در سلامت افراد نشان می‌دهد. بدیهی است که سرپرستی خانواده به تنهایی باعث بیماری‌های جسمی و روحی نمی‌شود. در میان مصاحبه‌شوندگان، زنانی که از شرایط مالی بهتری برخوردار بودند، مثلاً کسانی که خانواده حمایت‌های بیشتری در اختیارشان قرار می‌داد و یا مستمری شوهران‌شان را می‌گرفتند، مشکل خاصی به لحاظ جسمی و روحی گزارش نکردند.

اغلب زنانی که طلاق گرفتند، در خانه تحت خشونت قرار داشتند. واقعیت این است که خشونت ممکن است اثرات طولانی مدت بر وجود و رفتار زنان بگذارد و سلامت جسمی - روانی و قدرت سازگاری آنها را کاهش دهد و روابط خانوادگی و اجتماعی آنها را از حال

عادی خارج کند. برخی از این زنان و البته فرزندان آنها، همچنان بقایای خشونت‌های خانگی را با خود حمل می‌کنند:

«گاهی فشارهای عصبی زیادی را تحمل می‌کنم که ممکن است تا چند روز ادامه داشته باشد. مثلاً با همسر سابق‌ام من افسرده شده بودم. همسرم اوایل ازدواج چندان مذهبی نبود. گاهی به من می‌گفت مقنعه و چادر بپوش، گاهی می‌گفت روسری و مانتو بپوش و حتی گاهی جلو برخی از دوستان و فامیل می‌گفت نمی‌خواه حجاب کنی و من بی‌حجاب بودم. یعنی برحسب موقعیت خودش تعیین می‌کرد که من چی بپوشم ولی وقتی رفت مکه و برگشت تغییر کرد. یکسال اولی که از مکه برگشته بود، خوب بود. کمتر دست‌بزن داشت و فحاشی می‌کرد ولی بعدش که مرتب در جلسات مذهبی شرکت می‌کرد، بدتر شد، این‌بار فحش و دعوا به خاطر این بود که مثلاً من موهام از زیر روسری بیرون آمده» (۴۴ ساله، طلاق).

«پدرشان دست بزن داشت، اخلاق تند داشت و معتاد بود. بچه‌ها از پدرشان گریزان بودند. میثم ۱۷ ساله بود به زبان او مد گفت طلاق بگیر. بعد از طلاق آرامش توی زندگی ما آمد. قبلاً پدرشان تحریک می‌کرد و من را بد جلوه می‌داد. بچه‌ها از آن موقع بهتر شدند» (۴۵ ساله، طلاق غیابی، دو فرزند)

یکی از مزاحمت‌های شایع برای زنانی که از شوهر خود جدا شده‌اند یا طلاق گرفته‌اند، مورد تعقیب قرار گرفتن^۱ است. این اصطلاح به مجموعه خودسرانه و مکرری از تعقیب، تحت نظر گرفتن و آزار شخص گفته می‌شود که در بیشتر موارد قربانی را مجبور به برقراری رابطه می‌کند. در واقع این عمل نوعی آزار روانی محسوب می‌شود که احتمال وقوع آن برای زنانی که طلاق گرفته‌اند یا جدا زندگی می‌کنند، بیشتر است. برخی از این رفتارها شامل موارد زیر می‌شود:

1. stalking

منتظر شدن در محل کار یا منزل قربانی، تماسهای مکرر تلفنی، پیامهای کوتاه، ایمیل و یا دست‌نوشته، شکستن شیشه منزل و یا اتومبیل قربانی و ... در میان مصاحبه‌ها نیز یکی از زنان این مسئله را گزارش داده است:

«شوهرم همیشه من و بچه‌ها رو تحت کنترل داره. یک شب ساعت ۷ شب از روی پل عابر جلوی خونه می‌خواستم رد بشم که دیدم شوهرم وسط پل ایستاده. یک شیشه نوشابه شکسته هم دستش بود. آمدم گردنم رو گرفت و تهدید کرد که بزنم صورتت رو داغون کنم؟.. همش بهم می‌گه به صورتت توی آینه زیاد نگاه کن، عکس از خودت زیاد نگاه کن. چهره‌ات رو دیگه نخواهی داشت. امنیت ندارم. یکبار به آقای بازپرس گفتم، الان دادگاههای ما این طوری شده که دنبال این هستند که در جاده شورآباد، نيزارهای ورامین، جاده قم، یک زنی یا یک دختری رو کشته باشند یا سوزانده باشند و شما برید چهار تا عکس بگیرید و تمام. حالا این زن مثل من، دو ساله داره داد می‌زنه که شوهرم داره من رو تهدید می‌کنه، من امنیت جانی و مالی ندارم... یک وقتی این قدر احساس دلشوره و اضطراب دارم که به تهوع تبدیل می‌شه. فکرهای خیلی بد میاد سراغم. تو اون فکرها، از بچه‌ها بیزار می‌شم، از پدر و مادرم بیزار می‌شم. یک وقتی واقعا کم میارم. بد کم میارم. به مرگ راضی‌ام...» (۳۸ ساله، طلاق، ۳ فرزند، درآمد ماهیانه این خانواده ۴ نفره ماهی ۷۰۰ هزار تومان است)

به نظر می‌رسد در جامعه امروز ما، درک موقعیت زنان سرپرست خانوار و افزایش نرخ آنها، ارتباط وسیعی با خشونت‌های خانگی، طلاق و قوانین حقوقی مرتبط با این امور پیدا می‌کند. از یک طرف، آمار زنان سرپرست خانوار به علت جدایی از همسر افزایش یافته (پیروزفر، ۱۳۹۴) و از طرف دیگر، سن زنان سرپرست خانوار تحت حمایت کمیته امداد کاهش یافته است (ذوالفقاری، ۱۳۹۴). یعنی زنان بیشتری در سنین پایین، مطلقه و سرپرست خانوار می‌شوند.

افزایش نرخ طلاق در حالی در جامعه ما رخ می‌دهد که (۱) حق طلاق با مرد است،

بسیاری از زنان پروسه‌های سخت و طاقت‌فرسایی را برای گرفتن طلاق سپری می‌کنند و (۲) به گفته عباس پوریانی، رئیس دادگاههای عمومی و انقلاب تهران در مرداد ماه ۱۳۹۴، «طلاق به خواسته زوجه» جزو یکی از سه موردی است که بیشترین پرونده‌های مربوط به دعاوی خانوادگی در سال گذشته محسوب می‌شدند (پوریانی، ۱۳۹۴). یعنی طلاقهایی که به خواست زن انجام می‌شود در حال افزایش است. اگر آمار رسمی و غیررسمی خشونت‌های خانگی علیه زنان را نیز به این افزایش درخواست طلاق از جانب زنان اضافه کنیم، تحلیل دقیق‌تری از افزایش تعداد زنان سرپرست خانوار در سالهای اخیر می‌توان ارائه داد. در واقع زنان، به‌ویژه زنان جوان‌تر و تحصیل‌کرده‌تر، ترجیح می‌دهند بار اقتصادی و مراقبتی از فرزندان را به تنهایی تقبل کنند و از زندگی مشترک خارج شوند. از طرف دیگر، نتایج مصاحبه‌های ما نشان می‌دهد زنان مطلقه کمتر از زنانی که همسرانشان فوت کردند، مورد حمایت خانواده‌ها (خود و همسر) و جامعه قرار می‌گیرند و به همین دلیل در شرایط اقتصادی و سلامتی (به‌ویژه روانی) دشوارتری زندگی می‌گذرانند.

درباره خشونت‌های خانگی علیه زنان، آمار دقیقی در ایران ارائه نمی‌شود. علاوه بر آن خود زنان هم ترجیح می‌دهند موضوع را پنهان نگه دارند و شکایت نکنند. اما آماري که بیش از ۱۰ سال پیش توسط مهم‌ترین پژوهش درباره خشونت علیه زنان در ایران اعلام شد، حاکی از آن است که ۶۶ درصد زنان ایرانی، از اول زندگی مشترکشان تاکنون (۱۳۸۲)، حداقل یک بار مورد خشونت قرار گرفته‌اند. این مقدار (درصد) برای زنان تهران ۷۰/۱ درصد است. نسبت افراد درگیر در خشونت خانگی در شهر تهران به شکل معنی‌داری از نرم ملی بالاتر است (قاضی طباطبائی و همکاران، ۱۳۸۲).

با فوت همسر، بخشی از دارایی چه به‌صورت حقوق ماهیانه و چه سهم‌الارث به زن و فرزندان منتقل می‌شود ولی با طلاق، به‌دست آوردن کل یا بخشی از مهریه یا حتی گرفتن نفقه برای فرزند(ان)، همواره میسر و حتمی نیست.

اما چرا زنانی که توانمندی خود را باور کردند و نسبت به گذشته، اعتماد به نفس بیشتری به دست آوردند، دچار اضطراب و استرس‌اند؟ پاسخ به این پرسش را در دو قاب جداگانه می‌توان به تصویر کشید؛

اول اینکه، شرایط زندگی این زنان همواره با مخاطره و ریسک همراه است. واژه‌هایی مثل قسط، وام و قرض که در صحبت‌های آنها مکرر بیان می‌شود، به تنهایی دلهره‌آور هستند: «همش قرض می‌کنم، محاله من پس‌انداز داشته باشم» (۳۸ ساله با سه فرزند)، «همیشه من بدهکارم، ۴-۳ میلیون، ۸ میلیون تا ۱۰ میلیون رو من بدهکارم. همیشه از یکی می‌گیرم، به یکی دیگه می‌دم. اینجا رو پر می‌کنم، اونجا خالی می‌شه...» (۵۲ ساله، سه دختر، یکی از دختران تأخیر حرکتی-ذهنی دارد، در پروسه طلاق)، «یک وقتایی پیشاپیش حقوق من تموم می‌شه، چون قرض می‌گیرم از مؤسسه تا از حقوقم کم کنند» (۳۴ ساله، یک فرزند)، «من قبلاً هر روز در خونه‌های مردم کار می‌کردم، روزی ۵۰ هزار تومن درمیاوردم، ماهی ۱/۵ میلیون درآمد داشتم. سر برج چیزی نداشتم. الان ماهی ۴ میلیون درمیارم (آوردن پوشاک و فروش آنها) ولی با پول اجاره، قبض و ... باز سر ماه ندارم. هیچ فرقی نکرده» (۳۷ ساله، طلاق)

به علاوه مادری کردن در شرایطی که ثبات زیادی در بعد مادی و اقتصادی زندگی وجود ندارد، دشوار است و نیز به دلیل تعدد نقش این زنان، نظارت بر فرزندان به سختی میسر می‌شود: «من بیشترین چیزی که روانم رو آزار می‌ده به پسرم برمی‌گرده، اینکه نتونستم اونطوری که باید و شاید در حقش مادری کنم، یه زندگی عادی بدون دغدغه داشته باشه، دوست نداشتم تو این سن بیشتر از سنش سختی تحمل کنه اینکه خودشم نسبت به این موضوع شکیه منو بیشتر اذیت میکنه، با خودم فکر میکنم که مادر خوبی نیستم و ای کاش هیچ وقت بچه‌دار نمی‌شدم، چرا بزرگترها به من نگفتن و چرا انقدر زود منو شوهر دادن...»

بر اساس تحقیقاتی که سالی دیکرسون و مارگارت کمنی^۱، دو تن از روان‌شناسان

1. Dickerson and Kemeny

دانشگاه کالیفرنیا در زمینه افزایش استرس انجام دادند، کارهایی که دربرگیرنده «تهدید ارزش‌گذاری اجتماعی» باشند (مانند تهدید عزت نفس یا پایگاه اجتماعی پایین)، که در آنها دیگران به آسانی بتوانند داوری منفی در مورد عملکرد داشته باشند، به‌ویژه زمانی که نتایج عملکرد کنترل‌ناشدنی باشد، در مقایسه با سایر عوامل فشار که چنین تهدیدات خاصی را در برنداشتند، استرس بیشتری را موجب می‌شوند (ویلکینسون و پیکت، ۱۳۹۳). «قدرتمندترین منابع استرس که سلامت را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند ظاهراً در سه مقوله به شدت اجتماعی قرار می‌گیرند: پایگاه اجتماعی پایین، نداشتن دوست و فشار در مراحل اولیه زندگی» (ویلکینسون و پیکت، ۱۳۹۳). این منابع استرس در زنان سرپرست خانوار قابل مشاهده است. این امر برای زنانی که بیماریهای جسمی و ناراحتیهای روحی مختلفی دارند، از کارافتاده شده‌اند، بیشتر در خانه می‌مانند و روابط اجتماعی محدودتری دارند، شرایط بدی به لحاظ سلامتی ایجاد می‌کند.

۷ نفر از مجموع زنانی که با آنها صحبت کردیم، تحت پوشش هیچ‌گونه بیمه درمانی‌ای، حتی بیمه سلامت، قرار نداشتند. زنانی که از وضع مالی مساعدی برخوردار نیستند و تحت پوشش هیچ بیمه‌ای هم قرار ندارند، برای درمان بیماریهایشان به پزشک مراجعه نمی‌کنند و یا روند درمان را نیمه‌کاره رها می‌کنند:

«سرطان سینه راست. دوبار رفتم ماموگرافی. یک بار پارسال یک بار دو هفته پیش. حالا باید برم ویزیت بشم، ۳۰ تومان پول ویزیت می‌خواد. هنوز نرفتم جواب و نشون دکتربدم» (۴۵ ساله، طلاق، بیمه ندارد). «میگرن عصبی دارم، بار آخری که رفتم دکتربدم مشکوک به ام اس بودم که دیگه پیگیری نکردم» (۳۲ ساله، طلاق، یک پسر ۱۷ ساله). بیمه زنان سرپرست خانوار که در روزهای پایانی سال ۱۳۹۲ وعده آن داده شد، مسکوت باقی ماند و اگرچه تا پای اجرا هم رفت اما عملیاتی نشده است.

۳- اشتغال زنان سرپرست خانوار

در این پژوهش به جای سؤال از وضعیت اشتغال زنان که پاسخی بله/خیر دارد، با الهام از پژوهش دامسک (۲۰۱۱)، روند یا پیشینه کاری زنان در طول زندگی‌شان مورد بررسی قرار گرفت. این نکته از این جهت حائز اهمیت است که اشتغال زنان سرپرست خانوار از پایه‌های اصلی این موضوع است و هیچ یک از تحقیقات پیشین داخلی پرداخت جزئی و دقیقی از روند اشتغال آنها به دست نداده‌اند. بیرون کشیدن الگوهای اشتغال فعلی این زنان، که قطعاً از الگوی واحد و یکدستی پیروی نمی‌کند، می‌تواند در سیاست‌گذاریهای اجتماعی کاربردی و مؤثر باشد.

سؤال اصلی در این بخش این است که چگونه طبقه، جنسیت و سیاست‌گذاریهای اجتماعی و اقتصادی اشتغال زنان سرپرست خانوار را شکل می‌دهند؟

برخی از زنانی که با آنها صحبت کردیم، پس از آنکه مسئولیت خانواده بر دوشان قرار گرفت، آغاز به کار کردند. این زنان بارها شغل عوض کردند و عمدتاً در مشاغل کم‌درآمدی از جمله مشاغل دفتری (بدون نیاز به سطح بالای تحصیلات)، کارمند فروشگاهها، تولید و فروش محصولات خانگی از قبیل ترشی و سبزی، مشاغل موقتی مثل بسته‌بندی پوشاک برای تولیدیها، پرستاری از سالمندان و کودکان و غیره مشغول به کار بودند.

«من تا حالا همه کار کردم، فقط دزدی و خلاف نکردم. یک مدت در کارخانه لامپ‌سازی کار می‌کردم. بعد در انبار داروخانه کار کردم، آشپزی برای یک آقای دکتری بود انجام می‌دادم، در تولیدی کار می‌کردم، در یک شرکت آبدارچی شدم، چون بچه‌ام مریض بود و همش باید می‌بردمش دکتر، تا می‌آمدم بیمه بشم، بیرونم می‌کردند» (۶۳ ساله، تحصیلات ششم ابتدایی، طلاق).

زنانی که در سنین پایین و با تحصیلات کم ازدواج می‌کنند، برایشان دشوار است تصور کنند روزی مسئولیت مخارج زندگی بر دوش خودشان بیافتد. برخی از آنها در ابتدای زندگی

و جوانی به خاطر فوت یا طلاق مسئولیت اداره زندگی و کسب درآمد را برعهده گرفتند و سالهای زیادی از عمرشان شاغل بودند و برخی پس از سالها خانه‌داری و زندگی مشترک، مجبور به کار در بیرون از خانه شدند. اما الگوی اشتغال منقطع در هر دو گروه از این زنان قابل تشخیص است.

«۱۳۷۷ در تریکوبافی هم منشی بودم هم براشون ناهار درست می‌کردم. ۸ سال و نیم اونجا بودم. بعد یک سال وقفه افتاد که آمدم مؤسسه ...، ۱ سال و نیم اونجا بودم. بعد فروشنده‌گی، منشی مطب، انبارداری، قسمت بایگانی شهرداری، نگهداری از سالمند بود» (۳۲) ساله، دیپلم، طلاق، یک پسر ۱۷ ساله)

مکانیسمی که به اشتغال منقطع می‌انجامد تقریباً منحصر به طبقه پایین است. فرصتهای کمتر، دستمزد پایین، تحصیلات پایین و منابع محدود، منجر به عدم توانایی در انطباق آنها با چالشهای غیرمنتظره می‌شود (دامسک، ۲۰۱۱). از طرف دیگر، یافته‌ها نشان می‌دهد الگوی اشتغال منقطع با درآمد کم و تغییر شغل دائمی گاهی زنان را مجبور به عوض کردن استراتژی و مسیر کسب درآمد از قانونی به غیرقانونی می‌کند.

«دو سه سالی توی خونه‌ها کار نظافت می‌کردم. یک مدت توی خونه وسایلی مونتاژ می‌کردم. با لحیم و پیچ گوشتی. حتا یک مدت سبزی پاک می‌کردم خرد می‌کردم. بافتنی می‌بافتم. ماشین بافتنی داشتم. یک مدت توی پرده‌دوزی کار کردم. توی خیاطی کار کردم. نمی‌دانم رفتار مردم یک جوری عوض شد یا خودم عوض شدم که دیگه کار نکردم. برام مشکل پیش اومد. تقریباً ۶ سال پیش ... پام آسیب دید. گفتند نیاز به جراحی داری. هزینه‌اش بالا بود. اون موقع گفتند یک پا ۴ میلیون هزینه داره... من وسوسه شدم به بیراهه رفتن. یعنی خلاف کردن. شروع کردم به مواد مخدر فروختن. با اینکه اصلاً دوست نداشتم اما یکی بود، گفت «به صورت امانی امانت‌دار شو. من ماهی اینقدر میارم می‌ذارم پیش تو برای من نگه دار، من کیلویی اینقدر برای اجرت جا به تو می‌دهم». بعد من همینطور که این کار را کردم خودم

و سوسه شدم به فروختن. بعد یک مدتی گذشت که نمی‌دانم کی من را فروخت. من با خود مأمور قرار گذاشتم و معامله کردم. ۲۵ گرم جنس... واقعا نمی‌دانستم چه اتفاقی برای من و دخترم می‌افتد... بعد که اومدم بیرون از زندان نه تنها کار خلافی نکردم بلکه هیچ کاری نکردم دیگه! خیلی ترسیدم از مردم...» (۵۲ ساله، طلاق غیابی، تحصیلات پنجم ابتدایی، مستاجر) تمرکز بر «مسیر کار زنان» به ما این امکان را می‌دهد تا چند عامل مهم را ردیابی کنیم از جمله خط سیر زندگی زنان، تصمیم‌گیریهای زنان که تحت تأثیر انگیزه‌های شخصی، محدودیتها و فرصتهای ساختاری و همچنین فشارهای فرهنگی حاکم بر زندگی آنها صورت می‌گیرد.

از طرف دیگر، الگوی اشتغال دایم را در میان زنانی شاهدیم که متعلق به طبقه متوسط بالا هستند. در الگوی اشتغال دایم، تحصیلات اگرچه مقوله تعیین‌کننده‌ای است اما بر اساس مصاحبه‌ها تحصیلات خودش نتیجه تأمین مالی است. یافته‌ها نشان می‌دهد تعلق زنان به پایگاه اقتصادی-اجتماعی متوسط و بالا، دو مسیر اشتغال را برایشان محتمل‌تر می‌کند. اول، الگوی اشتغال دایم و دوم، بیکاری. زنان سرپرستی که اشتغال دایم دارند، اگرچه ممکن است شغل عوض کرده باشند اما مشاغل در راستای تحصیلات و ارتقاء شغلی آنهاست و یا ممکن است با حفظ یک سمت مشخص، محل کار را از شرکتی به شرکت دیگر تغییر داده باشند. «من بعد از طلاقم، دیپلم گرفتم و بعد هم دانشگاه رفتم. وکیل شدم و الان درآمد مستقل دارم» (۴۵ ساله، لیسانس، مالک)

«موقعی که جدا شدم دانشجوی بودم، چند ماه بعدش رفتم سرکار. با پول مهریه خونه خریدم. ۸ سال یکجا کار کردم (حسابدار). ۲-۳ سال آمدم دفتر شوهر خواهرم که موقعیت‌اش بهتر بود (حسابدار) و الان هم دو تا شرکت حسابدارم» (۳۸ ساله، لیسانس).

«از دوران دانشجویی یعنی از همون ۱۹ سالگی من کار می‌کردم. معماری می‌خوندم و می‌رفتم دفاتر مشاور کار می‌کردم. تدریس خصوصی هم داشتم، بعد وارد شهرداری شدم و دفتر کار خودم هم راه انداختم» (۴۸ ساله، فوت همسر، دکترا، مالک)

تنها پنج نفر از زنان تجربه هیچ نوع کار درآمدزایی نداشتند. در مجموع، زنان سرپرستی که به لحاظ اقتصادی مشکلات کمتری دارند، بیش از دیگران از تنهایی و دشواریهای آن صحبت کردند. زنان شاغل اگرچه به واسطه اشتغال، تعاملات اجتماعی گسترده‌تری نسبت به زنان خانه‌دار دارند، اما به نظر می‌رسد علاقه به تعاملات صمیمی از جنس مردانه برای هر دو گروه وجود دارد. همچنین این مادران نسبت به نبود الگوی نقش مردانه برای فرزندان‌شان ابراز نگرانی کردند.

تمرکز جامعه بین‌المللی در رابطه با خانواده‌هایی که مادر سرپرست است، بر روی بازار کار به‌عنوان مؤثرترین روش برای اطمینان از ادغام اجتماعی آنها و بهترین راه برای دور کردن‌شان از فقر است. این امر همچنین باعث کاهش هزینه‌های سیستم تأمین اجتماعی در دولتهایی می‌شود که به پرداخت یارانه برای والدین تنها و فرزندان‌شان می‌پردازند (اوریلی، ۲۰۱۰). در ایران اگرچه دولت به زنان سرپرست خانوار یارانه ویژه‌ای پرداخت نمی‌کند ولی از آنجا که تعداد زنان سرپرست خانوار تحت پوشش کمیته امداد، بهزیستی، ستاد توانمندسازی زنان سرپرست خانوار شهرداری و سازمانهای مردم‌نهاد در حال افزایش است و بخش زیادی از این زنان با مشکلات اقتصادی مواجه‌اند، رسیدگی به اشتغال آنها در دستور کار سازمانهای ذکرشده قرار دارد. موفقیت این استراتژی تا حد زیادی بستگی به سیستمی باکیفیت و مقرون به صرفه نگهداری و مراقبت از کودک دارد تا مادران تنها امکان اشتغال داشته باشند. امری که در ایران چندان به آن توجه نمی‌شود. افزایش تعداد زنان سرپرست خانوار، کاهش سن زنان سرپرست خانوار، بالا بودن نرخ بیکاری زنان سرپرست خانوار، خدماتی و کم‌درآمد بودن مشاغل زنان سرپرست خانوار و بالا بودن سطح فقر در بین زنان سرپرست خانوار همه از جمله مسائلی است که نشان می‌دهد باید سیاست‌گذاری حساس به جنسیت داشته باشیم. تداخل نقشهای مراقبتی زنان با مسئولیتهای اشتغال برای زنان سرپرست

۱. نگاه کنید به وبسایت ستاد توانمندسازی زنان سرپرست خانوار (شهرداری) و کمیته امداد و برنامه‌هایی که ذیل اشتغال و توانمندسازی این زنان تعریف کردند.

خانوار بسیار جدی است و وجود مراکز کاری حامی خانواده یا مهدکودکهایی که آنها بتوانند به رایگان یا با حداقل هزینه، فرزندانشان را ثبت نام کنند بسیار ضروری است.

۴- ازدواج مجدد

ازدواج مجدد نوعی خانواده را به وجود می آورد که به خانواده بازسازی شده معروف است. «اگر مردی بخواد با من زندگی کنه، نمی تونم اعتماد کنم. یک سری هم میامدند که همه می گفتند بچه ات پیشت نباشه. یک سریها پسر داشتند که من قبول نمی کردم. زن طلاق داده ها رو اصلاً قبول نمی کردم...» (۳۸ ساله، طلاق، دختر ۱۵ ساله)

«من تازه از وقتی از شوهرم جدا هستم دارم نفس می کشم. به مردی نیاز ندارم» (۴۸ ساله، ۴ فرزند، طلاق)

بیشتر زنان سرپرست خانوار با پیشنهاد ازدواج موقت و صیغه مواجه بوده اند. اما تنها یک نفر از میان آنها نسبت به این نوع ازدواج ابراز تمایل کرد. اغلب زنان ازدواج موقت را نوعی خودفروشی، تحقیر و کسر شأن دانستند.

«الان همه دنبال یک زندگی موقت اند. کسی دنبال ازدواج نیست، من چرا باید به یک آدمی وابسته بشم که می دونم بعد از یک مدتی نیست... خب چندتا از این آدمای موقت باید باشند، چندتا از این زندگیای موقت باید باشن تا عمر آدم سربیداد، این آدمای موقت بیان به آدم ضربه بزنن و برند» (۳۲ ساله، طلاق، یک پسر ۱۷ ساله).

نه تنها رویکرد زنان نسبت به ازدواج مجدد منفی است بلکه از میان مصاحبه شوندهگان زنانی هم که به این کار مبادرت کردند، با شکست مواجه شدند. از مجموع ۳۰ مصاحبه صورت گرفته تنها ۴ نفر ازدواج مجدد را تجربه کرده بودند. ۳ نفر از آنها طلاق گرفتند (به دلیل اعتیاد همسر دوم) و همسر دوم یکی دیگر در زندان است (جرم مرتبط با مواد مخدر). نگرش منفی زنان سرپرست خانوار نسبت به ازدواج مجدد در پژوهش خسروان و همکاران (۱۳۹۲) نیز

تأیید شده است. توجه به این نکته مهم است که اگر زنان سرپرست خانوار، چه آنهایی که با مشکلات مالی دست به گریبان‌اند و چه کسانی که به طبقه متوسط و بالا تعلق دارند، تمایلی به تشکیل زندگی با سرپرست مرد ندارند، زندگی بدون سرپرست مرد باید مزیت‌هایی داشته باشد یا دست کم زندگی با سرپرست مرد باید دارای نقاط ضعف و منشأ هراس برای زنان باشد. نقش خشونت‌های خانگی علیه زنان و عدم حمایت جدی از زنان خشونت‌دیده در این میان را باید جدی گرفت. پژوهش سیلویا چنت (۱۹۹۷) که به بررسی موردی خانوارهای زن سرپرست در سه کشور متفاوت، مکزیک، کاستاریکا و فیلیپین پرداخته است نیز به نتایج مشابهی در مورد بی‌میلی زنان سرپرست به ازدواج مجدد رسیده است (بکر، ۱۳۹۲). چنت یکی از عوامل مهم بر گسترش خانوارهای با سرپرست زن را این می‌داند که «مزیت‌های مالی یا روانی زندگی با مردان بیش از مزیت‌های زندگی تنها یا با زنان دیگر یا با فرزندان نیست» (بکر، ۱۳۹۲).

از عواملی که دافعه ازدواج مجدد را می‌تواند کاهش دهد، دادن حقوق مساوی در چارچوب شروط ضمن عقد برای زوج‌هاست. شروط ضمن عقد از جمله حق طلاق که مهم‌ترین آنها محسوب می‌شود، ضمانت خوشبختی نیست اما راهی است برای فرار از زندگی‌هایی که زن در آنها مورد خشونت و آزار قرار می‌گیرد. پروسه طلاق برای زنانی که دچار خشونت‌های خانگی می‌شوند، طولانی و طاقت‌فرساست و اساساً یکی از خشونت‌هایی که زنان متأهل در معرض آن قرار دارند، خشونت‌های حقوقی و وابسته به طلاق است که امتناع مرد از طلاق اصلی‌ترین آنهاست.

آسان‌تر شدن امکان خروج از ازدواج، به معنای آسان‌تر بودن ورود به آن نیز محسوب می‌شود. افراد باید قادر باشند از ازدواج‌های ناخوشایند به راحتی خارج شوند. روشن است که رویکرد منفی نسبت به ازدواج را تنها با یک عامل نمی‌توان توضیح داد. مردان به زنان مطلقه و یا زنانی که به هر دلیلی مستقل زندگی می‌کنند، همچنان به چشم ابژه‌های جنسی می‌نگرند. این زنان بیشتر به‌عنوان شریک جنسی و نه همسر دیده می‌شوند. به علاوه حضور فرزندان آنها نیز از جانب مردان کمتر پذیرفته می‌شود.

بحث

تمرکز بیشتر تحقیقات دربارهٔ زنان سرپرست خانوار بر زنانی بوده است که به لحاظ پایگاه اجتماعی- اقتصادی جزو طبقه پایین محسوب می‌شوند. درحالی‌که در نظریه تلاقی بحث شد، زنان در تمامی طبقات، از میان سنین و تحصیلات مختلف احتمال دارد در جایگاه سرپرستی خانواده قرار بگیرند و نکته مهم این است که بار روانی، اجتماعی و اقتصادی آن برای همه زنان یکسان نیست. در این پژوهش تلاش شد، تجربهٔ زنان سرپرست، با وجود تنوعی که دارند مورد توجه و بررسی قرار گیرند.

زنان سرپرست خانوار را به لحاظ اشتغال می‌توان در دو الگوی کاری طبقه‌بندی کرد. این دو الگو با الهام از پژوهش دامسک (۲۰۱۰) و با لحاظ کردن «تلاقی» زنان سرپرست خانوار و پایگاه اجتماعی-اقتصادی آنها به دست آمدند و عبارتند از ۱- الگوی اشتغال منقطع که عمدتاً شامل زنانی می‌شود که در سنین پایین و با تحصیلات کم ازدواج می‌کنند. آنها بارها شغل عوض می‌کنند و عمدتاً در مشاغل کم‌درآمد مشغول به کارند. مکانیسمی که به اشتغال منقطع می‌انجامد تقریباً منحصر به طبقه پایین است. فرصتهای کمتر، دستمزد پایین، تحصیلات پایین و منابع محدود، منجر به عدم توانایی در انطباق آنها با چالشهای غیرمنتظره می‌شود. ۲- الگوی اشتغال دائم: این الگو را در میان زنانی شاهدیم که متعلق به طبقه متوسطِ بالا هستند. زنان سرپرستی که اشتغال دائم دارند، اگرچه ممکن است شغل عوض کرده باشند اما مشاغل در راستای تحصیلات و ارتقاء شغلی آنهاست. یافته‌ها نشان می‌دهند تعلق زنان به پایگاه اقتصادی-اجتماعی متوسط و بالا، دو مسیر اشتغال را برایشان محتمل تر می‌کند. اول، الگوی اشتغال دائم و دوم، بیکاری.

در رابطه با اشتغال زنان سرپرست خانوار که متعلق به طبقه پایین هستند، توجه به منابعی که مسیرهای کار باثبات‌تر را برایشان فراهم می‌کند، بسیار مهم است. زنان سرپرست

خانواری که شاغل‌اند و وضعیت اقتصادی مناسبی دارند، اگرچه اغلب تمایل چندانی به سرپرستی خانوار و بزرگ کردن فرزندان به تنهایی ندارند، اما به دلیل تجربه زندگی قبلی و حضور فرزندان، تمایلی به ازدواج مجدد ندارند. توجه به این نکته ضروری است که زنان سرپرست متعلق به طبقه متوسط و بالا تنها به این دلیل که از پس مخارج زندگی و فرزندان‌شان برمی‌آیند و امکان بقای اقتصادی دارند، مایل به ادامه زندگی بدون شریک مرد نیستند. این تصمیم زنان را نمی‌توان مستقل از تجربه زندگی قبلی آنها توضیح داد. مصاحبه با زنان نشان داد کسانی تمایل نسبتاً بیشتری به ازدواج مجدد دارند که همسرشان را به دلیل فوت از دست دادند و تجربه زندگی قبلیشان همراه با درگیری و خشونت نبوده است. تجربه خشونت خانگی با پایگاه اجتماعی-اقتصادی زنان ارتباط ندارد و ممکن است آنها را از هر طبقه، سن و تحصیلاتی درگیر کند. در نتیجه تمایل به ازدواج مجدد، بیش از آنکه به طبقه اجتماعی زنان مربوط باشد به تجربه زندگی مشترک قبلی آنها مرتبط است.

یافته‌های پژوهش نشان دادند زنان سرپرست خانوار صرف‌نظر از تفاوت‌های آنها در طبقه، تحصیلات و سن، اگرچه به دلیل مشکلات اقتصادی و ایفای نقش دوگانه در داخل و خارج از خانه سطح بالایی از استرس و اضطراب را گزارش کردند اما اعتماد به نفس آنها روندی صعودی دارد و خود را توانمند می‌دانند. زنانی که به دلیل طلاق سرپرست خانوار شدند بیش از کسانی که همسرانشان فوت کردند، درگیر مشکلات مختلف اقتصادی-اجتماعی هستند و وضعیت سلامت بدتری را گزارش کردند. اغلب زنانی که طلاق گرفتند، خشونت خانگی را بارها تجربه کردند و این خشونت‌ها اثرات طولانی‌مدتی بر سلامت جسمی و روانی آنها داشته است.

وضعیت ارتباطات و ادغام اجتماعی زنان سرپرست خانوار را بر اساس میزان حضور آنها در اجتماع می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- زنان شاغل ۲- زنانی که شاغل نیستند ولی در عرصه عمومی فعالیت دارند: مثلاً دانشجوی هستند، به کلاسهای نهضت سوادآموزی می‌روند، در کارگاههای حرفه‌آموزی موسسات دولتی و غیردولتی شرکت می‌کنند و یا به‌طور

موقت بیکارند. ۳- زنانی که شاغل نیستند و هیچ گونه فعالیتی در خارج از خانه ندارند. در میان آنها زنان از کارافتاده و تنهایی وجود دارد که در سنین بالای ۵۰ سال‌اند. دو دسته اول به لحاظ روابط و ادغام اجتماعی در وضعیت مناسبی قرار دارند. روابط آنها برخلاف تصور، صرفاً محدود به خانواده و فامیل نیست و گستره جدیدی از افراد شامل دوستان، همکاران، مشتریان، مدیران، مددکاران و مشاوران وارد روابط اجتماعی آنها شده‌اند. اما دسته سوم مشکلات بیشتری به لحاظ احساس تنهایی، افسردگی و بیماریهای جسمی و روحی دارند و احساس می‌کنند زندگی‌شان به بطالت می‌گذرد. این دسته از زنان سرپرست خانوار را که فرزندان‌شان نیز اغلب ازدواج کردند و تنها زندگی می‌کنند، بایستی به نوعی در فعالیتهای اجتماعی ادغام کرد. این ادغام از طریق شناسایی آنها در سطح محلی و به‌واسطه نهادهایی مثل سرای محلات و ارائه برنامه‌های مشترک برای آنها می‌تواند تا حدودی میسر شود.

در پایان ذکر این نکته ضروری است که الگوی کلی حاکم بر سیاست‌گذاری در رابطه با اشتغال زنان در ایران، پیروی از الگوی مرد نان‌آور است. مفروض اصلی سیاست‌گذاران این است که مردان بزرگسال باید اشتغال دائم داشته باشند و زنان باید در اصل خانه‌دار و مراقبت‌کننده باشند و اینکه ازدواجها پایدار خواهند بود اما جامعه ایران و خانواده ایرانی در طی سالهای اخیر با تغییر و تحولاتی همراه بوده است. برخی روندهای اجتماعی در دهه‌های اخیر در ایران عبارت بودند از اینکه به تدریج اولین ازدواج دیرتر صورت می‌گیرد، برخی از زوجها بدون ازدواج با هم زندگی می‌کنند، بعد خانوار کاهش یافته و احتمال رخداد طلاق بالاتر رفته است، تحصیلات زنان افزایش یافته و در نرخ مشارکت زنان متأهل در بازار کار افزایش نسبی وجود دارد. در نتیجه شاید بتوان ادعا کرد الگوی کلی مرد نان‌آور و زن خانه‌دار در یک ازدواج پایدار، تا حدودی با تغییر مواجه شده است.

هم‌اکنون الگوی مرد نان‌آور خانواده که مشخصه دولت رفاه در قرن ۲۰ بود، در فرآیند جایگزین شدن با پنداشتی از یک الگوی «بزرگسال شاغل» در کشورهای غربی است. در این

مدل جدید، تمام بزرگسالان وظیفه و مسئولیت دارند به اشتغال پردازند. الگوی بزرگسال شاغل، پرسشهای اساسی درباره نقشها و مسئولیتهای مراقبتی به پیش می‌کشد. در این صورت وظایف مراقبتی می‌تواند یا بین مرد و زن تقسیم شود و یا از خانواده خارج شود و در عرصه رسمی و عمومی، توسط دولت یا بازار خصوصی تأمین می‌شود (الکاک و همکاران، ۱۳۹۱). جمعیت ایران رو به پیری است. بحثهای زیادی درباره آینده یک جامعه رو به پیری وجود دارد. یکی از آنها توجه به سیاست خانواده است. با توجه به افزایش نسبی نرخ طلاق و افزایش مجرد قطعی در دختران، احتمال افزایش نرخ زنان سرپرست خانوار در دهه‌های آینده وجود دارد. در این بافت جمعیتی، مسئله افزایش نرخ اشتغال در میان تمام بزرگسالان برای حفظ کارایی اقتصادی اهمیت زیادی دارد.

- ادیسی، ا. حاتم وند، ز. (۱۳۹۱). بررسی مکانیزم تأثیرگذاری اشتغال بر کیفیت زندگی زنان سرپرست خانوار. *پژوهش نامه علوم اجتماعی*، ۳(۳)، ۹۷-۱۲۷.
- آذر، ع. (۱۳۹۲، ۱۷ دی). ۸۲ درصد زنان سرپرست خانوار بیکارند. خبرگزاری مهر، دسترسی در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۹۲، در: <http://yon.ir/5jmlU>.
- ایروانی، ا. ر. (۱۳۹۰). بررسی مقایسه‌ای سلامت روانی زنان سرپرست خانوار شاغل و زنان عادی شاغل شهرستان ساری در سال ۱۳۸۸. *فصلنامه فرهنگی-دفاعی زنان و خانواده*، ۵(۱۷)، ۱۱۷-۱۴۵.
- براری، م.، مطهری اصل، م.، و رضوی خراسانی، س. ج. (۱۳۹۱). بررسی تأثیر عضویت در سازمانهای مردم نهاد بر پایگاه اجتماعی-اقتصادی زنان سرپرست خانوار. *فصلنامه جامعه‌شناسی زنان*، ۳(۱)، ۱۵۳-۱۷۶.
- بکر، ر. (۱۳۹۲). زن سرپرست خانوار چه اشکالی دارد؟. در او. ترلیندن (ویراستار). شهر و جنسیت: گفتمان بین‌المللی درباره جنسیت، شهرسازی و معماری (ترجمه م. صدوقیان‌زاده) (۲۳۴-۲۰۳). تهران: انتشارات کلاغ.
- بلالی میبیدی، اف.، حسین پور، م.، محمودی، م.، مهربخش، ش. و حاجی مقصودی، س. (۱۳۸۹). شیوع افسردگی در زنان سرپرست خانوار تحت پوشش کمیته امداد کرمان. *فصلنامه دنا*، ۵(۲-۱)، ۱۷-۱۱.
- بلداجی، ا. ل.، فروزان، آ. و رفیعی، ح. (۱۳۹۰). کیفیت زندگی زنان سرپرست خانوار تحت پوشش سازمان بهزیستی کشور و زنان شاغل خدماتی. *فصلنامه رفاه اجتماعی*، ۱۱(۴۰)، ۲۸-۹.
- پوریانی، ع. (۱۳۹۴، ۶ مرداد). *طلاق توافقی در صدر دعاوی خانوادگی استان تهران*. سایت مهرخانه، دسترسی در تاریخ ۶ مرداد ۱۳۹۴، در: <http://yon.ir/RTRq>.
- پیروزفر، ف. (۱۳۹۴، ۱۲ اسفند). *کاهش سن زنان سرپرست خانوار تهرانی به ۳۵ سال*. سایت مهرخانه، دسترسی در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۹۴، در: <http://yon.ir/4q1T>.
- جمالی، م.، سپاه منصور، م. و فلاحیان، م. (۱۳۹۲). مقایسه بهزیستی روان شناختی زنان سرپرست خانواده با زنان دارای سرپرست. *مجله زن در توسعه و سیاست*، ۱۱(۴)، ۵۴۲-۵۳۱.
- حسینی، س. ا.؛ ستاره فروزان، آ. و امیرفریاد، م. (۱۳۸۸). بررسی سلامت روان زنان سرپرست خانوار تحت پوشش سازمان بهزیستی شهر تهران. *فصلنامه پژوهش اجتماعی*، ۲(۳)، ۱۴۰-۱۱۹.
- خسروان، ش. و همکاران (۱۳۹۲). تجربه زنان بیوه سرپرست خانوار از تغییر نقش: مطالعه کیفی. *مجله تحقیقات کیفی در علوم سلامت*، ۲(۱)، ۷۵-۶۲.
- ذوالفقاری، ع. م. (۱۳۹۴، ۱۷ اسفند). *افزایش سالانه تعداد زنان فقیر، کاهش سن زنان سرپرست خانوار*. سایت مهرخانه، دسترسی در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۹۴، در: <http://yon.ir/jblQ>.

- رستگار خالد، ا. و عظیمی، ه. (۱۳۹۳). بررسی تعارض شغلی/خانوادگی زنان سرپرست خانوار. *مجله زن در توسعه و سیاست*، ۱۲(۳)، ۴۴۸-۴۲۵.
- رفیعیان، م. و شالی، م. (۱۳۹۱). تحلیل فضایی سطح توسعه‌یافتگی تهران به تفکیک مناطق شهری. *مجله برنامه‌ریزی و آمایش فضا*، ۱۶(۴)، ۴۹-۲۵.
- سعدی، ح. ا. (۱۳۹۰). نقش کسب و کارهای کوچک در تأمین نیازهای اساسی زنان سرپرست خانوار روستایی در استان همدان. *نشریه تحقیقات اقتصاد و توسعه کشاورزی ایران*، ۴۴(۲)، ۲۸۲-۲۷۱.
- شادی‌طلب، ژ. و و گرایبی‌نژاد، ع. ر. (۱۳۸۳). فقر زنان سرپرست خانوار. فصلنامه پژوهش زنان، ۲(۱)، ۷۰-۴۹.
- شعبانزاده، ا.، زارع، م.، حاتمی، ح. ر. و زهراکار، ک. (۱۳۹۲). بررسی رابطه میان سبک‌های مقابل با استرس و حمایت اجتماعی با کیفیت زندگی زنان سرپرست خانوار شهر تهران. *فصلنامه زن و جامعه*، ۴(۴)، ۲۰-۱.
- شکوری، ع. ر. رفعت‌جاه، م. و جعفری، م. (۱۳۸۶). مؤلفه‌های توانمندی زنان و تبیین عوامل مؤثر بر آنها. *فصلنامه پژوهش زنان*، ۵(۱)، ۲۶-۱.
- الکاکی، پ. و همکاران (۱۳۹۱). *کتاب مرجع سیاست‌گذاری اجتماعی* (ترجمه ع. ا. تاج‌مزیانی و همکاران). تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- کاوند، ح.، عوضعلی‌پور، م. ص.، زندی، ف. و دامن‌کشیده، م. (۱۳۹۰). نقش جنسیت در مشارکت اقتصادی و عوامل مؤثر بر اشتغال زنان در ایران. *مجله سیاست‌گذاری اقتصادی*، ۳(۶)، ۲۱۳-۱۸۹.
- گروسی، س. و شبستری، ش. (۱۳۹۰). بررسی رابطه سرمایه اجتماعی و سلامت روان در بین زنان سرپرست خانوار در شهر کرمان. *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، ۵(۱)، ۱۲۳-۹۹.
- محمدپور، ا. و علیزاده، م. (۱۳۹۰). زنان و فرهنگ فقر: مطالعه کیفی فرهنگ فقر در میان زنان سرپرست خانوار تحت پوشش بهزیستی ساری. *مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، ۱۹۷-۱۶۵.
- مسعودی فرید، ح. ا. (۱۳۹۴). ۴ آذر. ۲،۵ میلیون زن سرپرست خانوار در کشور وجود دارد. خبرگزاری مهر، دسترسی در تاریخ ۴ آذر ۱۳۹۴، در: <http://yon.ir/sX8J>
- نازک‌تبار، ح. و ویسی، ر. (۱۳۸۶). وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی زنان سرپرست خانوار استان مازندران. *فصلنامه رفاه اجتماعی*، ۷(۲۷)، ۱۱۳-۹۵.
- ویلکینسون، ر. و پیکت، ک. (۱۳۹۳). *جامعه‌شناسی سلامت، ثروت و عدالت* (ترجمه ش. احمدنیا و ا. ق. پوررضا). تهران: انتشارات سمت.
- یحیی‌زاده، ح. و رضایی، م. (۱۳۹۲). سلامت اجتماعی و عوامل اجتماعی مؤثر بر آن مطالعه موردی: زنان سرپرست خانوار شهر قروه. *فصلنامه برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی*، ۱۶(۱۶)، ۱۰۳-۶۸.

- Davis, S. N. (2012). Review of For the Family? How Class and Gender Shape Women's Work. *American Journal of Sociology*, 118(2), 514–517. <http://doi.org/10.1086/666322>.
- Damaske, S. (2011). *For the family? How class and gender shape women's work*. Oxford: Oxford University Press.
- O'Reilly, A. (Ed.). (2010). *Encyclopedia of motherhood*. Thousand Oaks, CA: SAGE Publications.